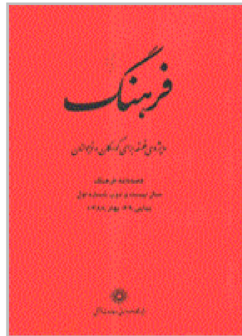


گرمابه باستانی ایران

نویسنده: مزداپور،کتایون
میان رشته ای :: فرهنگ :: پاییز 1375 - شماره 19
از 207 تا 222
آدرس ثابت : http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/43651

گرمابهٔ باستانی ایرانی

نوشتهٔ کتایون مزداپور

در نزد نیاکان ما و در فرهنگ ایرانیان باستان نیز پاکیزگی و نظافت، جزئی از دین بود و رفتارهای معطوف به آن، همانند بسیاری دیگر از طرحهای رفتاری اعضای جامعهٔ گروندگان، توجیهی دینی داشت. چگونگی شستشوی اندامهای بدن، همچنین تطهیر اشیا و حتی اماکن و فضا از آلودگیهای واقعی یا نظری و «اساطیری»، با احکامی فقهی معین می‌شد که به ساختارِ رشته‌باورهای دینی و روابط آن مفاهیم باز می‌گشت. این گونه قواعد، که از یک سوی، ثابت و مبتنی بر اصولی پیشین و پذیرفته در جامعه و تابعی از تاریخِ عقاید فرهنگی /دینی بود، در خود تضادی داشت، که نظایر آن کم نیست؛ و از سوی دیگراین گونه تضاد موجب آن است که در طی زمان و گسترهٔ جغرافیایی، دگرگونی و تغییرات تدریجی پیوسته در آنها روی دهد و بنا بر شرایط زمان و مکان، اندک اندک، راه‌حلهای تازه برای مسائل ناشی از این تضادها پدید آید. یکی از این موارد برخورد پنداشته‌های متضاد، در عقاید دیرین ایرانی در پیرامون نظافت و تطهیر بدن به چشم می‌خورد.

مشهور است که عناصر چهارگانهٔ آب، آتش، باد و خاک در ایران باستان مقام

ارجمندی داشته است.[1] به همین علت در پرستشگاههای باستانی ایرانی، همانند آنچه در معبد بیشابور آثاری از آن دیده می‌شود، چشمه یا جریان آب روانی وجود داشته است، که مراسم تقدیس آب را درکنار آن برگزار می‌کرده اند و با خواندن «یشتِ آب» و «نثارِ آبزور»[2] هنگام نیایش خداوند، آب را نیز، چنان‌که آتش را، می ستوده‌اند. همچنین آلودن این عناصر چهارگانه، از آن جمله آب، گناه شمرده می‌شده است. در آثار بازمانده ازآن روزگار و اوصافی که از آن مردم در تواریخ برجا مانده است، شواهد بسیار در این باره می‌توان یافت. برای مثال می‌توان در فصل سی‌وهفتم ارداویرافنامه، شرح معراج ارداویراف، قدّیس افسانه‌ای زرتشتی، و دیدار او از بهشت ودوزخ، صحنهٔ پادافراه گناهکارانی را دید که «پرهیز» یعنی رعایت قواعد طهارت و پاکداشتِ آب و آتش نکرده اند و «ریمنی»، یعنی پلیدی و نجاست برآنهاافکنده‌اند:

«(۱) دیدم روان مردمی چند و زنی چند که آنان را نگونسار اندر دوزخ آویخته بودند.(۲) وتنشان را سراسر مارو کژدم و دیگر خرفستران (=جانوران موذی) همی‌جویدند <وگزیدند>.(۳) پرسیدم که این روان کدام مردمان اند.(۴) گوید سروش اشو[3] وایزد آذر[4] که این روان آن مردمان اند که به‌گیتی، آب و آتش را پرهیز نکردند و ریمنی به آب

---

۱. برای مثال ← یشت ها، گزارش ابراهیم پورداود، تهران : طهوری، ۱۳۴۷، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۵۹.

۲. «آبزور» فدیه‌ای است برای آبها که شیر تقدیس شده و «یَشته» است. نیز ر.ک به : خرده اوستا (جزوی از نامهٔ مینوی اوستا) تفسیر و تالیف ابراهیم پورداود، ازسلسله انتشارات زرتشتیان ایرانی بمبئی و انجمن ایرانلیک بمبئی از نفقه پشوتن مارکار، ص ۱۲۶-۱۲۹.

۳. سروش اشو یا پرهیزگار و پارسا نام وصفت آن ایزد است که هدایت روان پرهیزگاران را به بهشت و حمایت ازآنان را در نخستین روزهای درگذشت بر عهده دارد : ← مهردادبهار، پژوهشی دراساطیرایران، تهران : طوس، ۱۳۶۲، ص ۴۲ و ۴۶-۴۷ و ۱۱۱؛ نیز ← یادداشت ۴.

۴. ایزد آذر و سروش، ارداویراف را به فرمان خداوند به هنگام زنده بودن وی به بهشت و دوزخ می‌برند و دوزخیان و عذابهای آنان را به وی نشان می‌دهند. بندهایی از ارداویرافنامه که به این بازدیدها باز می‌گردد، همه دارای این شیوهٔ بیان است. ← پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۴۰ و ۴۶ و نیز ۲۵۵-۲۸۳.

و آتش بردند وبعمد آتش را کشتنند (= خاموش کردند).[1]

نیز می‌پنداشتند که بدن آدمی پیوسته می‌بایست تطهیر شود، زیرا پیوسته زایندهٔ آلودگی و نجاست وریمنی است: در طی حیات، همواره در معرض آلودگی و در کار آلایندگی است و پس از مرگ نیز بدل به جسمی با بیشترین حدِّ آلودگی و ریمنی می‌شود. از اشک چشم گرفته تا دندانِ کنده و ناخن و موی جداشده از تن را ناپاک می‌دانستند و دو اصطلاح «هِدر» و«نسا» را برای این چیزهای ناپاک به‌کارمی‌بردند. بنا بر تعریف ، «هِدر» به چیزهای ناپاکی که از بدن زنده جدا گردد،[2] و احیاناً جامد نباشد،[3] اطلاق می‌شد و «نسا» به چیزهای ناپاک و شاید جامدی که از بدن جدا می‌مانَد و به شکل مرده درمی‌آید؛ جسد مرده و پاره های کنده شده از بدن را نیز «نسا» می‌خواندند. از این شمار است کثافت و ریمنی واقعی یا «اساطیری» که شبانه و هنگام خفتن، دست و روی و دهان مردم را می‌آلاید وآنها را «شَبین»[4] و «آلوده از شب» می‌کند و به واسطهٔ آن ، هر بامداد پیش از سرزدن خــورشید، مـی‌بایست دست و روی و دهــان را از آن آلایش شست[5] و این باور که با چشم «شبین» وناشسته‌ازشب نباید به خورشید نگریست ، هنوز هم در نزد زرتشتیانِ سنت‌دوست برجای است .

این گونه اعتقاد به آلودگی بدن آدمی، بویژه درمتن پنداشته‌هایی پیرامون ضرورت مطهر وپاک داشتن محیط طبیعی/انسانيِ زیست، جلوه‌می‌گیرد کـه در آن بـاید گـیتی پاکیزه بماند وآدمی هنگام پرداختن به تکالیف ووظایف خود در آن پیوسته پاکـیزه

1.*Arda Viraf Nameh* (The original Pahlavi Text), ed. jamasp-Asa, K. D. Bombay (Printed at the Education Society Steam press,1902),p.40.

واژه های درون قلاب در ترجمه برمتن افزوده شده است .

۲. شایست ناشایست ، آوانویسی و ترجمهٔ کتایون مزداپور، تهران ،موسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹،ص ۹۲.

۳. ارداویرافنامه، ص ۴۰، یادداشت شماره «۱».

۴.šabīg شایست ناشایست، ص ۹۲.

۵. «اندرز کودکان»، آوانویسی و ترجمهٔ کتایون مزداپور، چیستا، سال سوم ، شماره ۱-۳ (فروردین - خرداد ۱۳۶٦).

وطاهر باشد. این میزان طهارت، در وقت حضور در مراسم دینی و برگزاری آیینهای مذهبی، به مدارجی برتر می‌رسید و ضرور بود که تن آدمی شایسته و درخور برای در آمدن به فضایی باشد که بخشی از عالم غیب و «مینو» درآن تجلّی می‌یافت و آرزو و تلاش می‌شد که «میتوان» در آن «میهمان» و حاضر باشد. امّا دشواری در آن است که در تطهیر بدن آدمی یا هر جسم دیگر «آبِ پاک‌کننده» آلوده می‌شود و زمین یا آبی که آب آلوده و ناپاک برآن می‌ریزد نیز خود ناپاک وآلوده خواهد گشت. به بیان دیگر، هر بار که ضرورت شستن جسم ناپاک و تطهیر آن پیش می‌آید، ناگزیر آلودن آب و زمین و چیزهای دیگر نیز خودبخود واقع خواهد شد. در نتیجه، با این مسئله روبرو می‌شویم که چگونه به عمل واجب تطهیر بپردازیم، بی آنکه آلودگی را به اجسام دیگر «بِبَریم» و منتقل کنیم و یا به عبارت دقیقتر، این انتقال آلودگی و ریمنی را به حدّاقل و کمترین میزان برسانیم.

دراین راستا، احکامی پدید آمده بود و در اجرای آنها تلاش سخت می شد: هم می‌بایست برای رفع چنین مشکلات و مسائل نظری و یافتن راه‌حلهای مناسب به جستجو بپردازند، و هم خود در رعایت آن اصول و احکام بکوشند و ابزاری را به‌کار گیرند که گروندگان درراه اجرای این احکام و به کار بستن آنها کوشا و ساعی گردند. چنین شد که بر پیکرهٔ اصول ساده و ثابت دین گاهانی زرتشت، پیرایه‌های بسیاری را افزودند و جهانی از احکام و فروع دینی برآراستند که فقه تنومند وبارور وندیدادی، با همهٔ عیبها و حسنهای خود، در این راستا پدیدار گشت. بدین ترتیب، درآیین زرتشتی، مفاهیمِ وندیدادی پدید آمدو یا گنجانده شد، که براساس آنها، بیگمان پرهیز از همه گونه آلودگی ارزش و بایستگی داشت و شیوه‌های تطهیر همهٔ اجسام، از جمله پیکر مردم پارسا و «اشو» مورد گفتگو و بحث و جدالِ حوزه‌های فقهی و رایمَندان و صاحبنظران وآموزگاران دین و «دستورانِ چاشیدار» بود وسرپیچی از احکام دینی و انحراف از رفتارِ بهنجار و پسندیده در این باره، گناهی بود سزاوار پادافراه و مجازات.



در فصل پنجاه‌وهشتم ارداویرافنامه می خوانیم :

«پس دیـدم(۱) روان مـردی راکـه کِشـان بـه دوزخ هـدایت مـی‌کنند <ومی‌برند> و همی زنند.(۲) پرسیدم‌که این تن چه گناه کرد.(۳) گوید سروش اشو و ایزد آذرکه این روان آن مردِ دروند (=گناهکار) <است> که به گیتی، سرو روی خویش و دست «شبین» و دیگرریمنی اندام خویش را درآبِ ایستاده(=راکد) بزرگ و چشمه و <آب> روان بسیار شست و «خرداد امشاسپندرا آزرد.»[1]

در این گناه، پنداشتهٔ «آزردن خرداد امشاسپند» به واسطهٔ آلودنِ آب، تصوری است متعلق به رشته‌باورهای ایرانیان آن روزگار وجز با شناختن آن مفاهیم و پیوند آنها بـا یکدیگر، نمی‌توان به درک آن رسید : خرداد امشاسپند، ملک موکّلِ آبهای جهان است و به موجب حرمت آن ملک مقرّب ، ضرورت دارد که آبها نیز مورد حرمت و «پرهیز» باشند و از هرگونه آلایش برکنار بمانند[2] در برابر این‌گونه پنداشته‌های مختصّ یک دین ویژه ویک فرهنگ ویژه؛ حقایقی بهداشتی و پزشکی در میان است کـه واقـعیات و کشفیات دانش نوین، آن را تأیید می‌کند و در همهٔ زمانها و مکانها قابل اطلاق است: هیچ‌گاه مانند روزگار ما صحت و دقت این حکم تأیید نشده است که شستن دست و روی در آب روان و آب ایستادهٔ بزرگ و چشمهٔ آب خطرناک‌است، و با این کار بد، به سهولت امکان دارد عوامل زایندهٔ مـرض از جـایی بـجایی مـنتقل گـردد وبـیماریهای همگانیِ سختی گسترش یابد ــ که بویژه درآن ایّام، به واسطهٔ ندانستن و نـداشـتن راه درمان، سهمگین بود. بیگمان شواهد عینی که‌گاهی این حکم را تصدیق می‌نمود و اثبات می‌کرد، درآن روزگاران کهن می‌توانست به مثابه تأیید وگواهی آسمانی تلقّی شـود و قدرت و عزّت چنین احکامی را به اثبات رساند و ثبوت بخشد.

پنداشته‌های فرهنگی /دینی بر اثر کارکرد و ارتباط مـتقابل ایـن دو رده از عـناصر

۱. ارداویرافنامه ، ص ۵۱.

۲. شایست ناشایست ، فصل ۱۵.

سازندهٔ خود، طرحهای معین رفتار اجتماعی پدید می‌آورند که با داشتن ابعاد اساطیری /آیینی ناظر بر چگونگی اعمال بهنجار اعضای گروه گروندگان اند. این طرحهای اجتماعی رفتار، پیوسته آدمی را در کردارها واعمال روزمرهٔ خود راهبری و هدایت می‌نمایند. در فقه زرتشتی دوران ساسانیان، رشته احکامی که بدین ترتیب فراهم آمده بود انسجام و شکل مشخصی به خود گرفته و قواعدی را دررفتار پدید آورده بود که سرپیچی ازآنها را مستوجب مجازات و کیفر اخروی می‌پنداشتند، و شکستن آن هنجارهای فرهنگی /دینی راگناه می‌شمردند. در فصل چهل‌ویکم ارداویرافنامه صحنهٔ پادافراهی را می‌بینیم که در نظر نخستین، دور از ذهن و شگفت می نماید:

«(۱) دیدم روان مردی راکه گُه و ریمنی <به> خوردن دهند و دیوان باسنگ و کُدین[۱] <اورا> همی‌زنند.(۲) پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان چنین پادافراهِ گران بَرَد <وکیفربیند>.(۳)گوید سروش اشو و ایزد آذر که این روان آن مردم‌دروند<وگناهکاراست>که به گرمابه بسیار شدند.(۴) و هدر و نسا به آب و آتش وزمین بردند و اشو <وپارسا> اندرشدند و دروند <وگناهکار> بیرون آمدند.[۲]

گناه بودن رفتن به گرمابه ، ظاهراً خلاف آن است که می‌دانیم شستشوی روزانهٔ سروتن را برای هر کس که پاک باشد، توصیه کرده‌اند و نیز شیوه‌های دقیق و پُرتفصیل غسلهای تطهیر به کتابت درآمده و به یادگار مانده است . پس این گناه به شکل گرمابه و طرز استحمام باز می‌گردد. اطلاع دیگر در بارهٔ چگونگی سروتن شستن در بند هفدهم از نخستین بخش کارنامهٔ اردشیر بابکان دیده می‌شود. در آنجا هنگامی که بابک ، ساسان را در جامهٔ شبانان می‌یابد ، ابتدا او را روانهٔ شستشوی خویش می‌کند: «پاپک شاد

۱. واژه [illegible] پهلوی را، با ابدال âî به êî و m به n ،احتمالا «باید همان واژه کُدین» دانست که‌در فرهنگ فارسی به معنای «کدنگ» و« چوب گازران» است .
۲. ارداویرافنامه، ص ۴۲.

بود(= شد)و فرمود که تن به آبزن کن!»[1] سپس به او لباس فاخرمی‌پوشانَد. واژهٔ «آبزن» در فرهنگ فارسی به معنای «حوض کوچک، حوضچه یا ظرفی که در آن استحمام کنند» و معادل «آبشنگ»، «آبسنگ»، «آبسنج» است. آیا «آبزن» و گرمابهٔ ارداویرافنامه مشابه بایکدیگر و از نظرگاه شرعی نادرست بوده‌اند ؟

آگاهی بیشتر در بارهٔ چگونگی ابعاد گناه زِبَرنوشته ـ که امروزه باگذشتن قریب یک هزاره‌و نیم از آن زمان، در ابهام فرورفته است و برما چندان روشن نیست ـ در کتاب پهلوی موسوم به روایت امید اشاوَهیشتان، درپرسش نوزدهم[2] می‌آید :

پرسش :

«(۱) گرمابهٔ اکدینان <و غیر زرتشتیان> که رفتن[3] <وجـریان> آب آن[4] به آبی <دیگر> روان <وممکن /> بوَد،[5] اگر مرد بهدین بِـدان اندر شود، پس <آیا>چیزی بر اوبگردد <و تغییر یابد وفساد پذیرد> یانه؟(۲) اگر <آب> به‌زمین گشاده <ورو‌باز> شود<وبرود> که خورشید بر <آن> تابد، چگونه باشد.(۳) و اگر نشاید <وجایز نباشد> هرگاه مردی بیمار باشد وپزشک همی گوید که به «گرمابه شـو»، شـاید <وجایز باشد> که به‌گرمابه شود یا نه. (۴) اگر نشـاید <وجـایزنباشد هرگاه> نمد[6] باز بِدو <وبرای او> ببرند و زیرپای <خود>بیفکند تا

---

۱. کارنامه اردشیر بابکان، بهرام فره‌وشی، دانشگاه تهران (ش ۱۴۹۹)،۱۳۵۴، ص ۹.

2. *Rivâyat-i Hêmît-î Asîavahistân*, vol.1. (pahlavi Text), ed. Behramgore T. Anklesaria, Bombay (K. R. Cama Oriental Institute Publication), 1962, pp. 77–79.

۳. متن : ، šawišn قرائت شد ؛ احتمال دیگر:šoîyisn به معنای «شویش، شوی و شستشو».

۴. متن : u-š قرائت شد؛ احتمال دیگر az-iš.

۵. قرائت جمله و معنای آن مورد تردید است .

۶. متن: ، nwed=nwpyt، این قرائت منطبق با تلفظ واژهٔ «نمد» در زبان دری زرتشتی (یزدی و کرمانی : mned, nved) است؛ احتمال دیگر قرائت: rabeîd ud, (= و رود، وبرود).

او را <چونان> گیان بر پیرامون <خود> پوشد[۱] <و> آب به تن نهلد و <نریزد>، شاید <وجایز باشد> یا نه ؟»

پاسخ :

(۵) گرمابهٔ اکدینان، هرگونه کنند <وبسازند> و آب <آن> به هرکجا رود، به هدرمند <وآلوده با هدرو کثافت> بودن بیگمان <و مورد یقین> است و به نساپاشی <و پاشیدن نسا و نجاست> گمانمند <و مورد شک و مشکوک است>. چه ایشان را پرهیزِ هدر و نسا از آب و آتش درکیش نیست (۶) <و> بهدینان را به گرمابهٔ اکدینان شدن <و> پیکر <خود> درآن شستن، دستوری <واجازه> نه <باشد> (۷) <و> کسانی[۲] که کُنند ونیزاگر <رفتن به آن> به علّت بیماری باشد(؟)،[۳] پس تن او را باید ریمن <ونـاپاک>دارنـد<وشمارند> و به پیشه <وغسل برشنوم>باید شستشو کنند.

(۸) بهدینان را هنگامی که گرمابه چیزی است ناگزیر <که آنان را> به کار باید <وضروری‌است>، برای خود همانا باید ویرایند <و ترتیب دهند و بسازند>. چه، گرمابه چیزی است که‌نه این <سان باید کرد که> اکدینان به‌دیدن <و پدید> آورند و ایشان (=بهدینان) را <گرمابه> از شیوهٔ عمل پیشینیان باید فرازکرد <وساخت>.

(۹) انـدر هـنگام شـهریاری <بـهدینان>، بـه نـزدیکی آتشگـاهها و گاهنبارخانه‌ها، گرمابه ویراسته <و تعبیه> بوده‌است. (۱۰) در دین بهی

---

۱. متن: [illegible] که احتمالاً باید [illegible] باشد: wiyan abar war poîseîd «گیان» به معنای «چادر و خیمه» در فرهنگ فارسی هست و واژهٔ پهلوی بی تصحیح هم می‌تواند با شکل جدیدتر خود درفارسی دری قرائت شود. احتمال دیگر آن است که [illegible] افزایه تلفظی برای [illegible] و جمله چنین باشد wiyan abar poîšīēd.

۲. شاید: . . دستوری نباشد که کنند و نیز . . .

۳. متن : [illegible] احتمالاً برای.

<و کتابهای آن> پیدا <است> که آن کس که یزشن <و برگزاری مراسم ستایش> ایزدان خواهد کردن، نخست خویشتن را اندرگرمابه همانا باید شوید: خویشتن اندر گرمابه آب پاکیزه <و طاهر> همانا باید کنند و چونان که پاکیزه تر <و> خوشبوتر، به‌یزشن <ومراسم ستایش یزدان> همی گام فرازنهد!»

اشارهٔ امید، پسر اشاَوهیشت، فقیه زرتشتی اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری،[1] در بارهٔ وجود احکامی برای چگونگی ساختن گرمابه در کتاب اوستای بزرگ دوران ساسانیان، نیز در کتاب هشتم دینکرد تأیید می‌شود که خلاصه و رئوس مطالب آن اوستای گمشده را نقل کرده وبرای ما به یادگار گذاشته است:

«دربارهٔ گرمابه را به چه آیین <و کدام شیوه در> خانه وجایگاه پرهیز آتشگاه‌وپادیابی[2] که <به> آنجا برند چه <ترتیب> است اندرهمان در (= باب) <ازکتاب اوستا سخن می‌رود>.»[3]

در این گذار، تحولی که در پنداشته‌های پیرامون گرمابه دیده می‌شود، نخست به وضع گروه گروندگان زرتشتی و تابعان احکام صاحبنظران و فتوادهندگانِ مورد بحث نسبت به کل جامعه بازمی‌گردد: پیش از اسلام نیز جدال بر سر ساختن گرمابه در ایران سابقه داشته واز نظر احکام فقه وندیدادی گناه به شمار می‌رفته است.[4] ولی براثر تغییری که در منزلت اجتماعی آنان روی داده است، دیگر دستورهای فقهی را نه به مثابه فرمانهای قاطع، و احیاناً حکومتی و دولتی، بلکه به عنوان سفارشهایی برای نگاهداری

---

۱. روایت امید اشاوهیشتان، ص ۳.

۲. متن : [Pahlavi] شاید :padyaîbiîh.

3.The Complete Text of the Pahlavi Dinkard, ed. D.M. Madan, par 2nd part, Bombay (The Society for the Promotion of Researches into the Zoroastrian Religion, 1911) p. 732 , ls.14-15.

۴. خرده اوستا ، گزارش ابراهیم پورداود، بمبئی :انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی وانجمن ایران لیگ بمبئی ، ص ۲۱۵-۲۲۳.

سنتهای گذشتگان در برابر گروه حاکم و اکثریت غالب و مقتدر صادر می‌کرده‌اند و احکام، با همهٔ نافذ و نیرومند بودن در نزد دارندگان کیش کهن، پیداست که در کل جامعه متبوع و راسخ نیست و رو به سوی گذشته دارد.

این احکام به موازات تحدید و کوچک شدن حیطهٔ نفوذ خود، در زمان صدور نیز به نهادها و بنیادهایی باز می‌گردد که هر چه بیشتر رو به کوچکتر شدن و دامن بر چیدن دارند: همچنان که شکل و ترکیب کلّی و کامل وروشن گرمابه‌های بهدینان و اکدینان دقیقاً برما معیّن نیست و هیئت مشروع باستانی رو به فراموشی می‌رفته است، نمی دانیم تفاوت «آتشگاهها» در آن روزگاران با «درِ مهر» وآتشکده های امروزی تا چه میزان است ـ و نیز، در بارهٔ گاهنبارخانه که جایگاه برگزاری گاهنبار،[1] یعنی جشنهای ششگانهٔ سالیانه بوده و اینک آخرین آنها در شهرهای یزد و کرمان نیمه متروک مانده است، آگاهی روشنی نداریم. به بیان دیگر، بروشنی تمام، شیوهٔ کلی و عام زندگانی جامعهٔ گروندگان و منزلت آن در برابر قدرت حاکم، شرط و اصل نخستین در چگونگی پیدایش و اجرای احکام دینی مزبور بوده، و بیگمان فتوادهنده هنگام نظر دادن به ناچار می‌باید منظور می‌داشته است که آیا دستور و حکم او با پشتیبانی حکومت کشوری، دارای ضمانت اجرایی است و یا در حالت و وضع تدافعی صادر می‌گردد. همچنین برای فهم این دستور پزشکی که حضور در گرمابه چگونه موجب بهبود بیماری می‌شود، امروزه باید به جستجو و بحث بیشتری پرداخت، زیرا اینک مگر در بارهٔ استحمام درآب معدنی ، چنین سفارشی چندان شهرت عام ندارد.

اما در برابر این گونه عوامل، که به محیط بیرون از شبکهٔ روابط متقابل مفاهیم دینی تعلّق دارند، در محیط درونی و روابط داخلیِ پنداشته‌های فقهی نیز عواملی تعیینگر، به

۱. لطفاًنگاه کنید به: ایران در زمان ساسانیان ، آرتورکریستن‌سن، ترجمهٔ رشید یاسمی، تهران، (دنیای کتاب)، ۱۳۷۰ ، ۴۰۰ ؛ همچنین: سلطنت قباد وظهور مزدک، از همو، ترجمهٔ احمد بیرشک، تهران (طهوری)، ۱۳۷۴، ص ۱۷.

مثابه واحدهای ساختاری آن رشته عقاید و باورهای اجتماعی، نقشمند و کنشگر و دارای کارکرد ویژه‌اند. از آن جمله است: پنداشتهٔ هدرونسا وضرورت شرعی دور داشتن آنها از آب و زمین، گناه بودن آلودن آب و زمین و آتش، ناپاک گشتن آب و زمین بر اثر آمدن و جریان یافتن آب نسامند برآنها، واجب بودن تطهیر بدن آلوده به نسا با آب پاک و نامناسب بودن آب ناپاک برای پاک شدن بدن، روشهای ویژه شستشوی بدن و غسل، و نیز این حکم اصلی و نخستین که تابش آفتاب شیوه و راه نهایی برای زدایش ناپاکی هدر ونساست؛ در «ژرف‌ساخت»[1] قطعه‌های پهلوی، که ترجمهٔ آنها در بالا آورده شد، وجود دارد.

می‌توان پذیرفت که در گرمابه‌های «اکدینان» آبها به هم راه داشته‌اند واحتمالاً «آبزن» هایی بوده‌اند متصل به یکدیگر وپیوسته با جریان مداوم آبِ نسامند آلوده می‌شده‌اند و با آب آلوده شستشوی پاکیزهٔ بدن جایز نبوده است. نیز، آب نسامند وتراوش آلایشهای بدن، خاک را می‌آلوده است و راه حلِ پرسنده ــ که آب ناپاک گرمابه و «فاضلاب» آن هرگاه به زمین گشاده و روباز و «خورشید نگرش» برود و زمین راکمتر بیالاید و در معرض تابش آفتاب، ناپاکی آن زدوده گردد، آیااز شدت آلودگی و گناه خواهدکاست ــ بازبه نظر فتوادهنده درست و کامل نبوده است. حقیقت آن است که در این مسئله، گناهی طبیعی[2] منظور می‌گردد که درآن، محض آلودن آب وزمین گناه به شمار می‌آید و به اصطلاح «گناه اندر آب و اندر آتش»، یعنی «نسبت به» آب وآتش مطرح است.

احتمالاً «آبزن» در کارنامهٔ اردشیر بابکان، که شاهنامه آن را به «گرمابه» برگردانیده است،[3] با شکل عادی و عرفی و کاربرد نا مقدّس ومعمولی خود، با داشتن شباهت بیشتر

---

1. deep-structure. 2. natural sin .

۳. شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، جلد اول، تحت نظر ی.ا.برتلس، مسکو(آکادمی علوم اتحاد شوروی«سابق»)، ۱۹۶۶، ص ۷۰.

به گرمابه‌های خزینه و عمومی دوران جدید، چندان مورد تأئید فقهی نبوده است. وصفی بیشتر از این گونه حمّام، که با شرح فرهنگ فارسی از آن هماهنگ است، درحمّام خون ضحّاک درشاهنامه می‌آید. درآنجا واژهٔ «آبدن» را می‌بینیم که شاید صورتی دیگر از واژهٔ «آبدان» باشد و بهَرِکم، یکی از نسخه‌های دستنویس شاهنامه آن را به صورت «آب زن» هم ضبط کرده است:

دلش ز آن زده فال پُر آتش است　　همه زندگانی بر او ناخوش است
همی خون دام ودد ومرد وزن　　بریزد کُند در یکی آبدن
مگر کو سر و تن بشوید به خون　　شود فال اخترشناسان نگون[1]

در گرمابه‌های بهدینان، بر طبق آن اصول فقهی که اینک در کتابهای پهلوی ضبط است، فضای آزاد وسرگشاده و وسیع تابش آفتاب را بر زمین نسامند و همچنین تن شستشوشونده میسّرمی‌کرده است و می‌توان استنباط کرد که سرپوشیدگی آن را ناروا می‌شمرده‌اند. نیز، آب پاک، بنا بر شرایط و تعریف ویژهٔ دینی ــ مثلاً نبودن هدر ونسا در آن، در سه گامِ سه پای از بالا و زیر و زِبَر آب[2] می بایست تنها یک بار مورد استفاده قرار گیرد و بیگمان گرمابه‌ای همانند «حمام خزینه» منبع گناه نسا پراکنی ونسابردن برتن خویش به شمار می‌آمده است. هم، آب را بهتر می‌دانسته‌اند که در پرتو آفتاب گرم کنند تا بر آتش؛ و بی هیچ تردید، نمی‌بایست آتشِ گرم‌کنندهٔ آب با نسا آلوده شود. طرحی که برای شستشوی بدن در غسل برشنوم و «پیشه وسامان»[3] به شرح آمده است، احتمالاً نمایی ازگرمابهٔ اوستایی کهن را تصویرمی‌کند: آبهای آلوده باید در «مَغ»[4] یا چاله‌هایی روباز می‌رفته است تا زمین را به کمترین میزان بیالاید و در معرض تابش آفتاب باشد و

۱. شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، جلد هفتم، بەاهتمام م. ن. عثمانوف، زیر نظرع. نوشین، مسکو (آکادمی علوم اتحاد شوروی)، ۱۹۶۸، ص ۱۱۹، بیت ۱۱۳.
۲. شایست ناشایست، فصل دوم، بند ۷۷، ص ۲۹، ۵۴-۵۵.
۳. همان کتاب، ص ۵۲-۵۴.
۴. همان، ص ۵۴.

شاید در درازای زمانی معین ــ احتمالاً یک سال[1] ــ پاک و «طاهر» گردد. هنگام شستشوی بدن، به احتمال زیاد، سنگی درزیر پای قرارمی‌گرفته است و آب را از بلندی بر بدن می‌ریخته‌اند. شیوهٔ ریختن آب شاید همانند غسلهای امروزی بوده است که در آن، ترشح و تراوش آب ــ و به اصطلاح زبان یزدی «پَشُفته»[2] ــ نباید برتن شستشوگر بریزد.

طرحی از این شیوهٔ غسل و شستشوی بدن تا چندی پیش در یزد معمول بود: شستشوی بدن ــ یا به اصطلاح «آب برکردن» ــ بهتر بود در تابستان در فضایی باز، مانند «پیش‌باغچه» و حیاط و مکانی سرگشاده و روبه‌آفتاب و در زمستان در طویله و جایگاه گوسفندان انجام‌گیرد و نیز، پشت بام جای مناسبی برای آن به شمار می‌رفت. همچنین پا نهادن شخص ناپاک بر زمین گلین و خشت خام و پخته گناه بود و به همین منظور در راه‌پلّه‌های آجری، یک ردیف سنگ بر پلّه‌ها کار گذاشته بودند که از سطح زمین تاپشت بام ادامه داشت و برای غسل کردن از روی آن می‌گذشتند و گاه نیز بر پله‌ها سنگ می‌چیدند وروی آن می‌رفتند تا بر بام خانه برسند و سروتن بشویند. حمامهای سرپوشیدهٔ جدیدگر چه مورد استفاده قرارگرفت، اما قریب چهل سال پیش، مثلاً دررحمت آباد حومهٔ شهر یزد، پس از شستشو با شیر آب‌گرم در حمّام دوشی‌ده، در اطاق وسیع رختکن، یکبار دیگر تن را با آب می‌شستند. شادروان بانوی اسفندیار پارسی، که اینک نزدیک به هفتاد سال از تولّد او می‌گذرد و در رعایت اصول و فروع دینی بسیار مقیّد بود، با اکراه تمام به حمام سرپوشیده وکم نور وکوچک خانه می‌رفت و هرگز بی شستشوی بدن و پای خود در اطاق رختکن، جامه نمی‌پوشید و در توجیه این کار می‌گفت: «در حمام، چرک وکثافت ریخته می‌شود، ناپاک است؛ هرکس به آنجا

---

۱. یک سال زمانی است که در طی آن نسا اگر در معرض آفتاب باشد تطهیر می شود؛ این نکته مثلاً در شایست ناشایست، فصل دوم، بندهای ۱۵و۱۶و۶۲و۱۰۹ می‌آید.

۲. «پشفته» در زبان دری زرتشتی و لهجهٔ فارسی یزدی برای «چکیدن و چکه‌های آب ناپاک وآلاینده» به کار می رود و احتمالاً با paššixt و Paššing پهلوی خویشاوند است، با ابدال x میان آوایی و f.

برود باید تن خود را بشوید و آب بر کند!»

امروزه تغییر شرایط زندگانی و پدید آمدن گرمابه‌های بهداشتی‌تر و پاکتر، بیگمان در عمل، بر رعایت اصول کهن و باورهای پیرامون آنها غلبه کرده است و نیز پنداشته‌هایی که مبنای پیدایش آن احکام کهن بوده‌اند، اغلب به فراموشی افتاده‌اند. اما پندارەهایی بازمانده از آنها، به شکل «بی آزار» و منفرد و تنها برجای است: هنوز اشیایی که در حمام خانه‌ها قرار گیرند، در خانواده‌های سنتی زرتشتی هرگز به آشپزخانه‌ها برده نمی‌شوند و ناپاکتر از آن به شمار می‌آیند که بتوان آنها را در آشپزخانه نهاد؛ ظروف تهیه و پخت و مصرف خوراک را هرگز در حمّام نمی‌گذارند و قطعاً نمی‌شود در طشت لباسشویی یا ظروف حمل لباسهای شسته، ظرفهای غذا و لوازم خوراک خوری را قرارداد و شست یا حمل کرد. این گونه تباین و جدایی، که البتّه دلایل پزشکی و بهداشتی بسیار برای آن می‌توان بر شمرد، و پیشرفت دانش پزشکی و شناخت انواع میکربها و قارچهای ذره بینی وانگلها درستی آن را گواهی می‌کند، بواقع تکیه گاه اصلی و نهایی خود را درپندارەهایی می‌یابد که به مثابه نخستینه‌هایی فرهنگی، زیرساخت پنداشته‌های گروندگان را در بارهٔ «پاک و ناپاک» می‌سازد و پدید می آورد و با سرسختی بر نخستین آموزشهای پیگیر و دائمی فرد در خانه و گروه استوار است و بزودی، با گذشت نخستین سالهای عمر، به صورت جزئی اساسی و بنیادین در وجود فرد در می آید و در ماورای منطق و فراسوی هر گونه استدلال و دانش خود آگاه، جای عمیق و وسیع خود را می‌گشاید و در ناخودآگاهترین لحظات، آزادانه بر هر حکم منطقی پیشی می‌گیرد و سبقت می‌جوید.

به بیان دیگر، احکام کهنسالی را می‌توان یافت که فرضاً فرد عادی زرتشتی با جملهٔ «دلم نمی‌رود»، یعنی «اکراه دارم و نمی‌توانم تحملش کنم» به رعایت آنها می‌پردازد؛ ولی با پیگیری در تاریخ تطور مفاهیم اجتماعی، شالودهٔ آنها در اصول کهن و فراموش شده‌ای یافت می‌شود که دیرگاهی است دیگر در کتابها نیز مشکل که اثری از آنها بر

جای مانده باشد وشاید در روزگار نخستین نیز تعداد اندکی از مردمان به آن،گروش و باورداشته‌اند: این پنداشتهٔ وندیدادی و فقهی قدیمی که «خشک با خشک نمی‌آمیزد»، اما رطوبت و نمِ آب موجب سرایت ناپاکی و ریمنی است، و همچنین ضرورت «پرهیز نسا» در شکلهای گوناگون و پرتنوع آن، وبویژه تأثیر سالم آفتاب و آزادی فضا و گذشت زمان درکاهش آلودگیها وزدایش ریمنی و ناپاکی، همچنانکه بدرستی می‌تواند آبهای آلوده و زمینهای ناپاک را باگذشت سالیان و در پرتو خورشید تطهیر نماید، نیز حضور خود را در فرهنگ حقیقی جامعهٔ زرتشتی، بَهرِکم در نزد گروندگان سنتّی آن، نگاه داشته است و یادگار حقیقی و پابرجا و سرسخت آن حرمت و ابرام شگفت است بر پاک داشتن آب و آتش وزمین و هوا، که در فرهنگ ما از دیرباز شناخته و دارای ارزش و جایگاه برتر است.

بیگمان پدید آوردن احکام فقهی پُرتفصیلی که بدین گونه همهٔ جوانب و ابعاد و اجزای زندگانیِ فرد و جامعه را در برگیرد و بپوشاند، مستلزم تلاشی پیگیر و سخت مبرم و همه‌گیر، در طی نسلها بوده است و بنیاد و شالودهٔ مفاهیم فقهی مستحکمی را ساخته است که آثار آنها را با شکلهای گوناگون می‌توان باز یافت. در این راه، بسا مفاهیم واحکامی که برای رفع تضاد و برخورد اصول و پنداشته‌های مختلف با یکدیگر پدید آمده بود و اینک خود آن اصول وپنداشته‌ها، و در نتیجه برخورد و تضادّ آنها با یکدیگر از یادها رفته و به فراموشی سپرده شده‌اند، اما آن راه حلها و مفاهیم و احکامی که به دنبال آنها خلق گشته‌اند، همچنان در خاطره و ضمیر جمعی و فرهنگی مردم بازمانده‌اند. در این راستا، در فرهنگ ما «زیرساخت» و تصوراتی پنهان و ناگفته برجای است که همگان در آن موافقت دارند وبدان عمل می‌کنند، مثل شستشوی دست‌وروی و دهان در بامداد و پس از خواب؛ و گاهی نیز در ضرب المثلی، وجهی از آن دستورهای کهنسال به زبان می‌آید، و مثلاً زرتشتیان قدیمی می‌گویند: «مگر به پای آتش بزرگ باید بروی که با عجله آب برمی‌کنی و سروتن می‌شویی واز خانه بیرون می‌دوی ؟!»


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی